

چین و الزامات توسعه روابط با آمریکای لاتین؛ (بررسی دوره ریاست جمهوری هو جینتاو)

بهاره سازمند^۱

دانشیار گروه مطالعات منطقه‌ای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

فریبرز ارغوانی پیرسلاهی

استادیار گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه شیراز

(تاریخ دریافت: ۹۳/۱/۱۶ - تاریخ تصویب: ۹۴/۹/۱)

چکیده

هدف این مقاله بررسی دلایل و روند افزایش روابط چین و کشورهای منطقه آمریکای لاتین در سال‌های ریاست جمهوری هو جینتاو است. درحالی‌که در دوره پیش از آن، توجه چین به گسترش روابط با کشورهای غربی بود، در دوره هو بسط روابط با کشورهای در حال توسعه به‌ویژه آمریکای لاتین بیشتر مورد توجه قرار گرفت. پرسش اصلی این مقاله این است که چرا سیاست خارجی چین در دوره ریاست جمهوری هو جینتاو (۲۰۱۲-۲۰۰۲) گسترش روابط با کشورهای آمریکای لاتین را مدنظر قرار داد؟ یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که الزامات درونی، منطقه‌ای و بین‌المللی توسعه چین این کشور را متوجه مناطق مختلف کرده و از این جهت نمی‌توان فقط به تأثیر تغییر کادر رهبری در تغییر اولویت‌های سیاست خارجی چین قائل بود. ویژگی‌های سطح خرد همانند اصول مورد تأکید هو در عرصه داخلی و سیاست خارجی و تلاقی آنها با متغیرهای منطقه‌ای و بین‌المللی به تغییر جهت‌گیری در سیاست خارجی چین کمک کرده است.

واژگان کلیدی

آمریکای لاتین، چین، سطح تحلیل، سیاست خارجی، هو جینتاو.

مقدمه

پس از آغاز فرایند اصلاحات اقتصادی در جمهوری خلق چین در دوران پس از دهه ۱۹۷۰، روند روابط خارجی چین با کشورهای صنعتی غرب رو به بهبود نهاد. درحالی‌که پیش از آن کشورهای سرمایه‌داری غربی برای مقامات چینی مظهر استعمار و امپریالیسم جهانی بودند، از این زمان به بعد تحت تأثیر عمل‌گرایی ناشی از نیاز فراوان به سرمایه و فناوری برای تحقق و تداوم رشد و توسعه اقتصادی تعامل چین با غرب و به‌ویژه قدرت‌های بزرگ به‌تدریج گسترده‌تر شد. به موازات این تحول، مناسبات فراگیر چین با کشورهای در حال توسعه به‌ویژه در مناطقی (آفریقا و آمریکای لاتین) که نماد جنبش ضداستعماری بودند، نسبت به گذشته کمتر شد. اوج این تحول سیاستگذاری در دوره ریاست جمهوری جیانگ زمین در طول دهه ۱۹۹۰ رخ داد. اگرچه حوادث میدان تیان‌آن‌من در سال ۱۹۸۹ و پیرو آن فشارهای حقوق بشری تا حدی موجب رکود در روابط چین با غرب شد، رهبران نسل سوم جمهوری خلق چین با پیشگامی جیانگ زمین همچنان تضمین تداوم رشد و توسعه چین را در گرو همکاری با قدرت‌های بزرگ می‌دیدند. با وجود این تمایل، برخی تحولات در این دوره زمانی مانند مداخله گسترده حقوق بشری غرب، حمایت بی‌وقفه آمریکا از تایوان، تعرض چندباره هواپیماهای آمریکایی به حریم هوایی چین، بمباران سفارت چین در بلغراد توسط نیروهای ناتو، افزایش تحریم‌های نظامی و تکنولوژیک غرب علیه چین، حمایت گسترده از ژاپن و دامن زدن به اختلافات کشورهای حوزه دریای چین جنوبی، موجب شد تا نسل چهارم رهبران با دیرکلی هو جینتاو بر موج ملی‌گرایی سوار شوند و با نقد کنش‌های سیاست خارجی جیانگ، زمینه تغییر در دستور کارهای سیاست خارجی چین و افزایش توجه به گسترش روابط با جهان سوم و به‌ویژه آمریکای لاتین را مهیا کنند.

این نوشتار با درک این تحول در روابط چین و آمریکای لاتین با طرح این سؤال که چرا سیاست خارجی چین در دوره ریاست جمهوری هو جینتاو (۲۰۰۲-۲۰۱۲) متوجه گسترش روابط با کشورهای آمریکای لاتین شد، بر این اعتقاد است که این تحول در عرصه سیاست خارجی چین تحت تأثیر متغیرهای داخلی (فردی)، منطقه‌ای و بین‌المللی (سطح کلان) بوده است. بر این اساس الزامات درونی، منطقه‌ای و بین‌المللی توسعه چین این کشور را متوجه مناطق مختلف کرده و از این نظر نمی‌توان فقط به تأثیر تغییر کادر رهبری در تغییر اولویت‌های سیاست خارجی چین قائل شد و باید آن را در کنار مؤلفه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی بررسی کرد. با هدف ارزیابی این ادعا، این مقاله در سه بخش سامان می‌یابد. در بخش نخست، چارچوب نظری پژوهش به بررسی منابع تغییر دستور کارها یا اولویت‌های سیاست خارجی کشورها در سه سطح فردی (خرد)، منطقه‌ای و بین‌المللی (کلان) می‌پردازد. با تکیه بر این

چارچوب، بخش دوم مقاله روندهای روابط چین و آمریکا را در حوزه‌های موضوعی مختلف بررسی می‌کند و از رهگذر آن افزایش حجم روابط چین با این منطقه نشان داده می‌شود و در نهایت بخش سوم به واکاوی دلایل شکل‌گیری تعامل فراگیر میان چین و کشورهای منطقه آمریکای لاتین در سطوح سه‌گانه می‌پردازد.

سیاست خارجی و تغییر در جهت‌گیری: رویکردی نظری به مسئله سطح تحلیل

مسئله سطح تحلیل در مطالعه سیاست خارجی کشورها اگرچه در نیمه دوم سده بیستم به تدریج وارد حوزه مطالعاتی روابط بین‌الملل شد، شاید بتوان تلاش والتز (۱۹۵۹) در شناخت زمینه‌های رخداد جنگ در سطوح فردی، دولت و نظام در کتاب *انسان، دولت و جنگ* را اولین اثر منسجم در این زمینه به‌شمار آورد. کنت والتز در این کتاب و حتی اثر بعدی خود (*نظریه سیاست بین‌الملل*) در نهایت سطح نظام را در رخداد تحولات و تأثیر بر الگوهای رفتاری کشور مؤثر می‌داند، اما توجه به سایر سطوح تحلیل از حوزه فردی گرفته تا دولت، منطقه و سطح نظام در سایر آثار و ادبیات روابط بین‌الملل به تدریج شدت گرفت؛ به طوری که ادبیات موجود در حوزه مطالعات سیاست خارجی نیز از تأثیرات توجه به سطح تحلیل برکنار نماند.

در سطح ملی یا داخلی، حوزه سیاست خارجی عرصه‌ای در نظر گرفته می‌شود که تحت تأثیر متغیرهایی همچون محیط روانی یا محیط تصمیم‌گیری و بوروکراتیک است. محققانی که این سطح از تحلیل را برمی‌گزینند، تغییرات موجود در سیاست خارجی کشورها را نتیجه تعاملات میان نخبگان سیاستگذار، ترجیحات ذهنی آنها و قرارگیری این سیاست‌ها در فرایند بوروکراتیک می‌دانند (سیف‌زاده، ۱۳۸۵؛ رضایی، ۱۳۸۰: ۴۱-۳۰). به همین سبب، جیمز روزنا در ارائه مدلی برای تحلیل سیاست خارجی کشورها با طرح «نظریه پیوستگی» میان سطوح معتقد است که توجه به نقش و جایگاه مقامات اجرایی و بوروکراتیک کشور، نگرش‌ها و طرز تلقی‌های حاکم بر جامعه در کنار شرایط ساختاری مانع از نگاه تقلیل‌گرایانه در تحلیل سیاست خارجی می‌شود (Rosenau, 1969: 52). در همین زمینه، زمانی که سیاست خارجی چین با تغییر ریاست جمهوری دچار نوعی تغییر در دستور کار و اولویت‌ها می‌شود، با اتکا بر زمینه‌های داخلی و تغییر در مدیران و تحلیل گرایش‌های ذهنی و ایدئولوژیک تصمیم‌گیرندگان جدید مانند جایگاه و ویژگی‌های فکری رهبران نسل چهارم در مقایسه با رهبران نسل سوم یا نوع ادراک رهبران جدید از روابط با غرب می‌توان به شناخت برخی از تحولات ناآشنا آمد.

اگر محیط داخلی را به‌مثابه عرصه تصمیم در نظر بگیریم، محیط خارجی کشورها نیز عرصه اجراست؛ با این حال، بازخوردهای محیط اجرا در اتخاذ تصمیم‌ها اثرگذار است.

رویکرد کشورها به نظم موجود، نوع توزیع قدرت در عرصه بین‌المللی، اتحاد و ائتلاف‌ها، نحوه تعامل با قدرت‌های بزرگ در نظام بین‌المللی و تغییر و تحولات در محیط منطقه‌ای یا محیط ژئوپلیتیک از جمله متغیرهای اثرگذار در اتخاذ جهت‌گیری‌های سیاست خارجی است (رمضانی، ۱۳۸۰: ۴۱-۳۰).

در سطح منطقه‌ای، مناطق پیرامونی و مجاور نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای در تعاملات و سیاست خارجی کشورها دارند. مجاورت جغرافیایی، اشتراکات موضوعی و انسجام نسبی در اولویت‌های ژئوپلیتیک، عواملی‌اند که نقش مناطق را برای کشورها افزایش می‌دهند (قاسمی، ۱۳۹۰: ۸۶-۸۵). در نهایت در سطح جهانی نوع نگاه به نظم موجود و تلقی از اصل سازمان‌دهنده روابط میان کشورها اهمیت دارد. تحلیل‌گران این سطح در بررسی سیاست خارجی کشورها معتقدند که ساختار نظام بین‌الملل اصلی‌ترین عامل شکل‌دهنده به الگوی رفتاری کشورهاست که در این میان اصل آنارشی می‌تواند مهم‌ترین زمینه برای شکل‌گیری الگوهای رفتار خارجی دولت‌ها باشد. به همین دلیل، در تحلیل نمی‌توان بیش از حد به نقش متغیرهای داخلی کشورها و فرایند تصمیم‌گیری آنها توجه کرد (Waltz, 1979: 81-82).

با در نظر گرفتن این سطوح، اتکای صرف به هر یک از آنها در فرایند تحلیل سیاست خارجی و تغییر اولویت‌های آن ممکن است به تقلیل‌گرایی منجر شود. در عین حال، باید توجه داشت که در مقاطع زمانی مختلف و بنابر نوع و ماهیت رژیم‌های سیاسی حاکم بر کشورها یکی از این سطوح می‌تواند در تعیین یا تغییر جهت‌گیری‌های سیاست خارجی اثرگذارتر باشد، اما در نهایت این مجموعه عوامل می‌تواند در قالب یک کل به تبیین اولویت‌های سیاست خارجی در مقاطع زمانی گوناگون پردازد؛ چنانکه در افزایش توجه چین به گسترش روابط با کشورهای در حال توسعه به‌ویژه آمریکای لاتین در دوره ریاست جمهوری هوجینتائو باید به تفکرات وی به‌عنوان بخشی از عوامل داخلی در کنار مؤلفه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی توجه کرد.

چین و آمریکای لاتین: بنیان‌ها و روندهای تعامل فراگیر

روابط چین و کشورهای منطقه آمریکای لاتین در دوران پس از فروپاشی شوروی دو دوره متفاوت را تجربه کرده است؛ در دوره نخست که عمدتاً دوران ریاست جمهوری جیانگ زمین را در برمی‌گیرد، روابط دوسویه در پرتو برخی تحولات همچون مسائل حقوق بشری چین و فشارهای فزاینده غرب به بیجینگ، تأکید زیاد جیانگ بر اولویت بهبود روابط با همسایگان و نگاه خوش‌بینانه وی به ارتقای روابط با غرب چندان فراگیر نبود. اما در دوره دوم روابط که همزمان با روی کار آمدن هو جیتائو در چین است، روابط دو طرف سمت و سوی فراگیر به

خود گرفت؛ به بیانی دیگر، حجم مبادلات در تمامی زمینه‌ها با افزایش خیره‌کننده‌ای مواجه شد.

پیرو ارائه دکترین «ظهور مسالمت‌آمیز»، دیپلماسی سران^۱ به‌عنوان یکی از راهبردهای اصلی چین در تعمیق روابط با کشورهای آمریکای لاتین در دستور کار پکن قرار گرفت که در تمامی این دیدارها (دیدار مقامات چینی از آمریکای لاتین و برعکس)، علاوه بر اولویت روابط اقتصادی، منطق برد - برد به‌عنوان شاخص اصلی و تعیین‌کننده مورد توجه قرار گرفت. این اولویت و منطق را می‌توان با توجه به اصول اساسی مدنظر چین در رابطه با آمریکای لاتین همچون توسعه و صلح به‌مثابه هسته اصلی روابط؛ حفظ محیط بین‌المللی مسالمت‌آمیز؛ گفت‌وگوی اقتصادی؛ تعقیب چندجانبه‌گرایی و به‌کارگیری تدابیر و رویکرد اقتصادی (Teng, 2007:93-94) مشاهده کرد. بر مبنای همین اصول تعامل فراگیر چین با آمریکای لاتین در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی در این زمان رو به افزایش گذاشت.

در حوزه روابط اقتصادی، توجه سیاست خارجی چین به آمریکای لاتین در دوره هو جیتائو اغلب به سمت گسترش تجارت، جست‌وجوی نفت، مواد خام و غذایی معطوف شد. با آنکه حجم روابط تجاری آمریکای لاتین بخش اندکی از حجم کلی تجارت چین را تشکیل می‌دهد، در حالت مقایسه‌ای اهمیت این روابط تجاری به‌شدت در حال افزایش است (جدول ۱)، به‌طوری‌که در فاصله سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۵ میانگین نرخ رشد سالانه تجارت دو طرف ۳۲/۷ درصد بوده است، این در حالی است که میانگین رشد تجارت جهانی تنها ۲۵/۱ درصد رشد کرده بود. مجموع تجارت چین با کشورهای منطقه از ۸/۲ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۹ به ۷۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۶ رسید که این میزان با جهشی چشمگیر در سال ۲۰۰۷، به رقمی معادل ۱۰۲/۶۱ میلیارد دلار ارتقا یافت (Lanteigne, 2009:139).

جدول ۱. حجم تجارت چین با آمریکای لاتین (میلیارد دلار)

سال	۲۰۰۱	۲۰۰۲	۲۰۰۳	۲۰۰۴	۲۰۰۵	۲۰۰۶	۲۰۰۷	۲۰۰۸
مجموع	۱۴/۹	۱۷/۸	۲۶/۸	۴۰	۵۰/۵	۷۰/۲	۱۰۲/۶	۱۲۴/۱
صادرات چین	۸/۲	۹/۵	۱۱/۹	۱۸/۲	۲۳/۷	۳۶	۵۱/۵	۶۱/۱
واردات چین	۶/۷	۸/۳	۱۴/۹	۲۱/۸	۲۶/۸	۳۴/۲	۵۱/۱	۶۳

Source: Jiang, 2009:3

این حجم روابط تجاری در سال‌های پس از ۲۰۰۸ و تثبیت روابط دو طرف همچنان روند صعودی داشت؛ به‌طوری‌که ارزش تجارت متقابل در سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۱ به ترتیب به

رقمی معادل ۱۳۰ و ۲۴۱ میلیارد دلار رسید (America relations, 2014 china-latin). با اتکا بر این روند صعودی روابط تجاری سهم چین از صادرات آمریکای لاتین در فاصله سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۱ از ۳/۳ درصد به ۸/۹ درصد و واردات این منطقه از چین نیز در همین بازه زمانی از ۸/۴ درصد به ۱۳/۸ درصد رسید (The Switzerland - Latin America Economic Relations Report) (2013).

در عین حال، مهم‌ترین همکاری‌های اقتصادی دو طرف به‌ویژه فعالیت چین را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

- تدوین برنامه سرمایه‌گذاری ده‌ساله از سوی چین در آمریکای لاتین که براساس آن دولت چین متعهد به سرمایه‌گذاری با حجمی بیش از ۱۹ میلیارد دلار در آرژانتین و انجام پروژه‌های مختلف زیربنایی می‌شد. این تعهدات به‌گونه‌ای مشابه در سایر کشورها از جمله در برزیل نیز پی گرفته شد؛

- حمایت مالی و کمک بانک‌های چینی برای سرمایه‌گذاری در بخش نفت و گاز؛

- قرارداد سرمایه‌گذاری مشترک با شیلی در بخش مس در سال ۲۰۰۵؛

- انجام پروژه‌های مشترک میان شرکت‌های چینی CNPC و SINOPEC با برزیل برای ساخت ۱۲۲۵ مایل خط لوله انتقال گاز به ارزش ۱/۳ میلیارد دلار و کسب امتیاز ۱۴ درصدی از اکتشاف میدان شانزده نفتی در اکوادور توسط شرکت چینی SINOCHEN؛

- گسترش قراردادهای تجارت آزاد (FTA) با کشورهای مهم منطقه از جمله برزیل، آرژانتین، شیلی و مکزیک به‌دلیل وزن بالای اقتصادی - سیاسی آنها؛

- افزایش توجه به کشورهای نفت‌خیز از جمله ونزوئلا از طریق سرمایه‌گذاری‌های گسترده که مهم‌ترین این همکاری‌ها را می‌توان در توافق دو کشور برای ساخت مشترک پالایشگاه در گواندونگ چین و انعقاد قراردادی ۵ میلیارد دلاری میان دو کشور به‌منظور مشارکت در پروژه‌های تولید و اکتشاف نفت مشاهده کرد (Pham, 2005: 365, Teng, 2007: 99-101).

علاوه بر این، گسترش مبادلات چین با کشورهای مهم و تأثیرگذار منطقه و نیز تعمیق همکاری‌های بیجینگ با کشورهای این منطقه از طریق چندجانبه‌گرایی، دو موضوع مهم دیگر در رابطه چین با این منطقه در سال‌های اخیر بوده است. ذیل موضوع نخست می‌توان به روابط گسترده چین با برزیل، مکزیک و آرژانتین اشاره کرد. برزیل بزرگ‌ترین شریک تجاری چین در آمریکای لاتین و چین نیز چهارمین شریک تجاری برزیل در جهان است. اهمیت این روابط اقتصادی را می‌توان در سفر سال ۲۰۰۴ داسیلوا - رئیس‌جمهور سابق برزیل - به چین مورد اشاره قرار داد که طی آن ۴۲۱ تاجر، ۶ فرماندار ایالتی و ۷ وزیر وی را همراهی کردند. از یک سو، تولیدات شرکت‌های در حال رشد چینی دقیقاً مطابق با تقاضا و نیازهای چین بوده و از

طرف دیگر، راهبرد تجاری چین با هدف سرمایه‌گذاری عمده در برزیل برنامه‌ریزی شده است. نمونه بارز آن سرمایه‌گذاری گروه معدن‌کاری چین^۱ در بخش مواد فلزی خام برزیل و همکاری بخش فولاد چین با شرکت بزرگ معدنی برزیل - Vale de Rio doce - برای ساخت کارخانه فولاد در سائولویس به ارزش ۱/۵ میلیارد دلار است که این همکاری‌ها در ادامه به بخش انرژی و هوافضا نیز گسترش یافت (Teng, 2007:95). در همین زمینه می‌توان از نمونه‌های مشابه روابط چین با مکزیک و آرژانتین نیز نام برد.

چندجانبه‌گرایی چین به‌ویژه حضور در نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی و همکاری با کشورهای آمریکای لاتین در مواردی همچون همکاری گسترده چین با برزیل در نشست WTO در کانکون در سال ۲۰۰۳ در راستای پیشبرد منافع کشورهای در حال توسعه (Teng, 2007:95) و به چالش طلبیدن آمریکا در تشکیل موافقت‌نامه تجارت آزاد آمریکا^۲ از طریق تقویت بازار مشترک آمریکای جنوبی^۳ ظهور و بروز یافته است.

روابط نظامی و استراتژیک چین و آمریکای لاتین نیز در سال‌های اخیر روندی کاملاً صعودی داشته است. برنامه‌های مبادله افسران نظامی، دیدارهای گسترده مقامات ارشد نظامی از کشور مقابل و خرید و فروش تسلیحات از محورهای روابط در این حوزه بوده است. برخلاف روابط نظامی میان کشورهای غربی که با هدف ارتقای توانایی‌ها برای مقابله با دشمن مشترک صورت می‌گیرد، روابط نظامی چین با کشورهای آمریکای لاتین به‌ویژه دولت‌های چپ‌گرا اغلب بر محور تضمین بقای رژیم بوده است. بر همین اساس، مهم‌ترین همکاری‌های دوسویه بر چند محور عمده از جمله برگزاری ملاقات میان مقامات ارشد نظامی دو طرف، معاملات نظامی سطح پایین، خرید و فروش کالاهای اساسی و حضور فیزیکی چین در آمریکای لاتین با شاخص‌های نظامی - استراتژیک بوده است (Ellis, 2011: ix-xi).

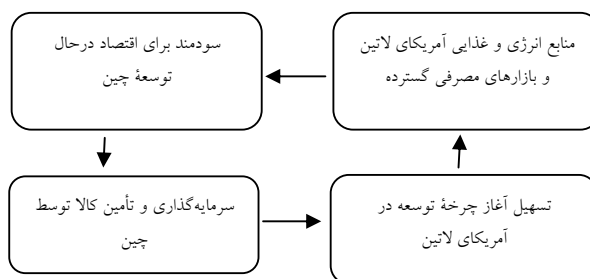
در حوزه مسائل سیاسی و دیپلماتیک نیز نگاه طرفین به یکدیگر مثبت بوده و در نتیجه شاخص‌های روابط در این حوزه رو به گسترش بوده است. علاوه بر پیوندهای اقتصادی طرفین، روی کار آمدن رژیم‌های چپ‌گرا و اغلب مخالف سیاست‌های دولت آمریکا در کشورهای آمریکای لاتین به گسترش روابط سیاسی کمک فراوانی کرد. در این زمینه، در حالی که در دهه ۱۹۷۰م کوبا تنها کشور منطقه آمریکای لاتین محسوب می‌شد که جمهوری خلق چین (PRC) را به رسمیت شناخته بود، در سال ۲۰۰۷ با شناسایی رسمی چین توسط کاستاریکا روند شناسایی دولت چین کمونیست در این منطقه کامل شد. در همین دوره زمانی (۲۰۰۲ تا ۲۰۰۸) با انجام سفرهای سه‌گانه از سوی هو به منطقه روابط سیاسی جدی‌تر شد و

1. China Minmetals Group
2. Free Trade Agreement of America
3. MERCOSUR

با عضویت کامل چین در سال ۲۰۰۸ در بانک توسعه بین آمریکایی^۱ و تلاش بیچینگ برای افزایش نقش این دسته از کشورها در سازمان همکاری اقتصادی آسیا- پاسیفیک^۲ دیپلماسی چندجانبه نیز میان طرفین تقویت شد (Jenkins & Peters, 2009: 7-8).

با بررسی روابط چین با آمریکای لاتین به چند نکته می‌توان اشاره کرد:

اول اینکه اولویت‌بخشی چین به همکاری‌های اقتصادی در آمریکای لاتین متناسب با بنیان‌های راهبردی این کشور و نیازهای توسعه‌ای آمریکای لاتین بوده است. از این رو تمایل کشورهای منطقه برای برقراری روابط با پکن دوچندان می‌شد. چرخه زیر توجه‌کننده دلایل تعمیق مناسبات دو جانبه است؛



شکل ۱. چرخه وابستگی متقابل چین و آمریکای لاتین

دومین موضوع به تشابهات ایدئولوژیک دو طرف بازمی‌گردد. با آنکه نوع رویکرد دو طرف در بسط همکاری‌ها عمل‌گرایانه بود، اشتراکات ارزشی در رویکرد به نظم موجود، گرایش‌های چپ‌گرایانه و نوع تنظیم رابطه با آمریکا و مجموعه غرب موجب تسهیل و تداوم چرخه مذکور می‌شد.

سومین موضوع به کشورهای طرف ارتباط بازمی‌گردد. حجم مبادلاتی و همکاری‌های اقتصادی - استراتژیک چین اغلب در رابطه با کشورهای مهم آمریکای لاتین از جمله برزیل، آرژانتین، مکزیک و شیلی تعریف شده است.

چهارمین نکته در اولویت تعاملی چین با آمریکای لاتین به درک شرایط و موقعیت چین از نظام بین‌الملل موجود و شرایط آمریکای لاتین بازمی‌گردد. پکن این مسئله را به‌خوبی دریافته که تعقیب اهداف سیاسی - امنیتی در وضعیت فعلی که آمریکا قدرت فراوانی داشته و توسعه اقتصادی چین نیز در مرحله حساسی قرار دارد، به‌صورت مستقیم با هزینه‌های فراوانی همراه

1. Inter-American Development Bank
2. Asia-Pacific Economic Cooperation

است. از این رو، با اتخاذ رویکردی کاملاً عمل‌گرایانه و با کاربست «دیپلماسی یوان»^۱ سیاست چینی کردن آمریکای لاتین^۲ را دنبال کرد تا از طریق آن حوزه قدرت آمریکا را به چالش بکشد (Lam, 2006: 180). حضور تدریجی در کانال پاناما و انزوای دیپلماتیک تایوان در منطقه تنها بخشی از رویکردهای اخیر پکن در آمریکای لاتین بوده است. به همین سبب، می‌توان گفت شناخت دلایل این تعاملات فراگیر در گرو بررسی زمینه‌هایی است که در سطوح مختلف به افزایش تمایل چین برای گسترش روابط با کشورهای منطقه انجامیده است.

چین و آمریکای لاتین: زمینه‌های تعامل فراگیر

با بهره‌گیری از نگاه سطح تحلیل در بررسی سیاست خارجی کشورها می‌توان توسعه روابط چین و آمریکای لاتین را در دو سطح داخلی یا خرد و خارجی یا کلان مورد توجه قرار داد. **سطح خرد یا داخلی:** در این سطح تحلیل عوامل عمده‌ای که به گسترش روابط چین با آمریکای لاتین منجر شده است، تحت تأثیر ویژگی‌های حکمرانی هو جینتائو، خاستگاه و راهبردهای این دولت در این دوره زمانی است. از نوامبر ۲۰۰۲ تأکید رئیس‌جمهور جدید (هو جینتائو) بر برخی اصول که تا حد بسیاری نیز به خاستگاه حزبی و جناحی وی بازمی‌گشت، موجب شد تا راهبردهای سیاست خارجی چین با تغییر عمده‌ای در تعیین جهت‌گیری‌ها مواجه شود.

اولین اصلی که در دیدگاه رئیس‌جمهور جدید اهمیت داشت، تأکید مستمر بر ضرورت رشد اقتصادی به‌جای اصلاحات سیاسی و حقوقی است. هو بر این اعتقاد بود که انباشت ثروت و افزایش توان اقتصادی کشور تنها راهی است که موضوعات و چالش‌های عرصه سیاسی را حل کرده و خطرهای فراروی کشور را دفع می‌کند (Brown, 2012). توجه به این اصل در سیاست داخلی موجب شد تا اولویت راهبردی دولت جدید در سیاست خارجی بر مسیر تحقق الزامات رشد اقتصادی مانند منابع خام و سرمایه‌گذاری خارجی قرار گیرد. در همین زمینه، بسط روابط با کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین که نقش مهمی در تأمین منابع خام و بازارهای فروش خارجی دارند، اهمیت یافت.

توجه به گزاره «اولویت مردم» و ایجاد جامعه هماهنگ^۳ دومین محور مهم در نگاه هو جینتائو به‌شمار می‌رود. ایجاد توازن در ساختارهای اجتماعی به‌ویژه رابطه دولت و مردم مهم‌ترین شاخصه حکمرانی است. از دید هو تحقق این هماهنگی در گرو ارتقای توانمندی‌های اقتصادی تمامی اقشار جامعه به‌ویژه گروه‌هایی از مردم است که در بدو ورود

1. Yuan Diplomacy
2. Sinification of Latin America
1. Harmonious Society

ناگهانی سرمایه‌داری به کشور با نوعی محرومیت مواجه شدند (Brown, 2012). بازتاب این تفکر در عرصه سیاست خارجی آنجا نمود می‌یابد که دولت چین باید از ظرفیت‌های محیط خارج به‌ویژه در نواحی مستعد اقتصادی برای کانالیزه کردن منابع به داخل کشور و ایجاد جامعه هم‌هانگ بهره برد.

سومین اصل مورد توجه هو جیتائو تأکید بر لزوم پیروی از سه‌گانه دنگ شیائوپینگ است. در آغاز دهه ۱۹۹۰م دنگ (رهبر وقت چین) با هدف جلوگیری از افزایش تنش با محیط پیرامونی و تضمین مسیر باثبات رشد و توسعه خواهان رعایت سه‌گانه «پنهان کردن توانایی‌ها»، «تمرکز بر شکل‌گیری کشوری قدرتمند» و «حرکت در زمان حال» از سوی نخبگان و سیاستمداران چینی شد (Zhao, 2012). پیروی هو از این اصول سبب شد تا سیاست خارجی وی (به‌خصوص در نیمه نخست ریاست جمهوری) کمتر به‌دنبال رقابت با غرب و جاه‌طلبی در عرصه جهانی باشد.

در نهایت چهارمین اصل مورد توجه هو برداشت وی از سیاست خارجی چین به‌مثابه بازنمودهایی از احساس اعتمادبه‌نفس، محرومیت و ناامنی است. اعتقاد به توانایی چین برای مقابله با غرب و مدیریت موفق در بحران اقتصادی جهانی در مقایسه با غرب منبع اصلی اعتمادبه‌نفس برای سیاست خارجی چین است و در عین حال تصور چین از تلاش‌های دائمی غرب برای ایجاد بی‌ثباتی و تنش برای چین در کنار نوعی تحقیر تاریخی به شکل‌گیری احساس محرومیت و ناامنی منجر شده است (Zhao, 2012). همین زمینه تاریخی و تصور از غرب به تردیدهای هو برای تعمیق روابط با غرب تأثیر گذاشت و جهت‌گیری سیاست خارجی اغلب به سمت کشورهای معطوف شد که چین چنین احساسی به آنها نداشت. در این زمینه، مهم‌ترین راهبردهایی که جایگاه ویژه‌ای به آمریکای لاتین داد عبارت‌اند از:

– **دیپلماسی فرامنطقه‌ای (حرکت در ورای آسیا):** همزمان با فرایند جهانی شدن و توسعه سازمان‌های منطقه‌ای، بسط تجارت و بازرگانی میان کشورها حوزه نوینی از دیپلماسی با عنوان «فرامنطقه‌ای»^۱ ظهور کرده است. هدف اصلی این نگرش که «تهاجم مسحورکننده»^۲ خوانده می‌شود، ارتقای قدرت نرم چین، برآوردن نیازها و در نهایت رقابت با آمریکا در مناطقی است که به‌طور سنتی در آنجا نفوذ دارد. اجرایی شدن این سیاست که اغلب از طریق انعقاد موافقت‌نامه‌های دو یا چندجانبه صورت می‌گیرد، در ارتباط با آمریکای لاتین به بسترسازی برای حضور شرکت‌های سرمایه‌گذار چینی، زمینه‌سازی برای تأمین امنیت و ثبات منطقه با

2. Cross-Regional Diplomacy

3. Charm Offensive

هدف ثبات در عرضه انرژی، ارائه الگوهای توسعه اقتصادی در رقابت با مدل غربی، فروش تسلیحات و در نهایت تسخیر بازار گسترده مصرفی ارتباط می‌یابد (Lanteigne, 2009: 127-8).

- دیپلماسی انرژی و متنوع‌سازی منابع: تغییر وضعیت چین از صادرکننده نفت و انرژی در دهه ۱۹۹۰ به بزرگ‌ترین واردکننده نفت در آغاز هزاره جدید، سیاستمداران چین را ناگزیر از توجه به رویکردی جدید در قالب امنیت انرژی یا دیپلماسی انرژی کرد. اگرچه در گذشته بخش عمده‌ای از انرژی مصرفی چین یا زغال سنگ تأمین می‌شد، با افزایش سهم نفت در صنعت چین (۱۹ درصد در برابر ۷۰ درصد زغال سنگ)، سرمایه‌گذاری‌های دولت در این حوزه و پیش‌بینی آژانس بین‌المللی انرژی مبنی بر افزایش تقاضای چین تا ۷۵ درصد بین سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۳۵ مسئله امنیت انرژی از اهمیت زیادی برخوردار شد (موسوی شفایی و دارابی، ۱۳۹۰: ۵۹-۵۶). این موضوع زمانی شدت گرفت که با افزایش تنش‌ها در خاورمیانه (که تأمین‌کننده نیمی از واردات نفت چین است)، آینده یکی از تأمین‌کنندگان بزرگ نفت چین در هاله‌ای از ابهام قرار گرفت. مجموعه این شرایط سبب شد تا از آغاز هزاره جدید دیپلماسی انرژی به‌عنوان یکی از محورهای مدنظر دولت هو برای جلوگیری از خطرهای احتمالی مورد توجه قرار گیرد که در این میان کشورهای آمریکای لاتین با در اختیار داشتن منابع مهم انرژی می‌توانستند از جایگاه مناسبی در رویکرد جدید دولت چین برخوردار باشند. برخی از اقدام‌های چین در این حوزه در آمریکای لاتین عبارت‌اند از:

۱. انعقاد قرارداد ۱۰ میلیارد دلاری با برزیل در زمینه انرژی در سال ۲۰۰۴؛
 ۲. سرمایه‌گذاری مشترک برای انجام تحقیق و اجرای پروژه‌های عملیاتی در امور کشف، تصفیه و لوله‌گذاری در نقاط مختلف جهان توسط شرکت ملی نفت چین و شرکت برزیلی پتروبراس؛
 ۳. اجرای قراردادهای مشابه با کشورهای دیگر منطقه از جمله اکوادور، پرو و بولیوی؛
 ۴. امضای قرارداد نفتی با ونزوئلا در سال ۲۰۰۵ و سرمایه‌گذاری ۴۰۰ میلیون دلاری در همین زمان در پروژه‌های مختلف نفت و گاز؛
 ۵. سرمایه‌گذاری ۱۵ میلیارد دلاری در بخش انرژی در آمریکای لاتین تا سال ۲۰۱۱ و تبدیل شدن این منطقه به سومین حوزه تأمین انرژی چین بعد از آسیا (۴۵ میلیارد دلار) و آفریقا (۱۵ میلیارد دلار) (موسوی شفایی و دارابی، ۱۳۹۰: ۶۶؛ Dumbaugh & Sullivan, 2005: 4-5).
- این کشور از سال ۱۹۹۳م با قرارگیری در چارچوب شبکه کشورهای واردکننده نفت پیرو افزایش نیازها، تا سال ۲۰۰۴م به دومین مصرف‌کننده نفت در جهان تبدیل شد. در حوزه مواد غذایی، چین به‌عنوان بزرگ‌ترین مصرف‌کننده گوشت و حبوبات، نیازمند تأمین این مواد از

طریق گسترش روابط تجاری و سرمایه‌گذاری در سراسر جهان به‌خصوص با مناطقی است که منابع غنی دارند و در این میان نقش آمریکای لاتین بسیار برجسته است (Teng, 2007: 90).

- **استراتژی «بیرون رفتن»**^۱: این راهبرد از نیمه دوم دهه ۱۹۹۰م در برابر راهبرد «دعوت به درون»، مورد توجه دستگاه‌های سیاستگذاری چین قرار گرفت. محور کلی این راهبرد تشویق شرکت‌های چینی برای حضور در خارج از کشور به‌منظور برآوردن نیازها و کسب تجربه لازم برای انتقال به درون کشور است (Lanteigne, 2009: 44). در حوزه انرژی، تمرکز اصلی این راهبرد تلاش برای تأمین منابع جدید انرژی به‌منظور پاسخگویی به نیازهای فزاینده داخلی است (Chen, 2010: 46). این راهبرد در حوزه انرژی، سه شرکت بزرگ نفتی چین یعنی شرکت ملی نفت چین (CNPC)، شرکت ملی پتروشیمی چین^۲ و شرکت ملی نفت خارجی چین^۳ را برای تأمین امنیت انرژی از خارج از طریق سهام برابر در بازارهای خارجی، کشف و حفاری، ساخت پالایشگاه و خطوط انتقال لوله تشویق می‌کند (Leverett & Bader, 2005: 193) و در همین زمینه آمریکای لاتین در سال‌های اخیر به‌دلیل افزایش منابع در حال کشف و استخراج، اهمیت فزاینده‌ای برای چین و شرکت‌های آن یافته است.

- **دکترین ظهور مسالمت‌آمیز**^۴: این دکترین نخستین بار در اکتبر ۲۰۰۳ طی سفر هو جیتائو به کشورهای جنوب شرق آسیا مطرح شد. از حیث سیاسی، این رویکرد بر این امر دلالت دارد که چین باید به‌دنبال محیط جهانی مسالمت‌آمیز برای توسعه اقتصادی خود باشد؛ به‌گونه‌ای که تلاش کند تا صلح جهانی را از طریق توسعه تضمین کند؛ در پی به چالش گرفتن قدرت هژمون نباشد و در نهایت مواجهه‌جویی را پیشه نکند. در تعبیر اقتصادی، این مفهوم بیانگر آن است که چین سرمایه، فناوری و منابع را از طریق ابزارهای مسالمت‌آمیز کسب کرده است و اقتصاد خود را از رهگذر توسعه‌طلبی یا راه‌های مشابه آن بسط نخواهد داد.

تأکید این رویکرد بر مسالمت‌آمیز بودن این راهبرد از دو نظر بر گسترش روابط چین با کشورهای آمریکای لاتین تأثیر گذاشت؛ اول اینکه این نگاه جدید با تلقی منافع اقتصادی متقابل به‌عنوان نقطه عزیمت روابط چین با دیگر کشورها در عمل نقش ایدئولوژی را کم‌رنگ می‌کرد و این از حساسیت‌های رقبای منطقه‌ای چین در آمریکای لاتین از جمله ایالات متحده آمریکا به‌شدت می‌کاست. دومین بعد اثرگذار این دکترین به ایجاد محیط آرام منطقه‌ای در شرق آسیا بازمی‌گردد. این دکترین با تأکید بر ضرورت کاهش تنش‌ها با کشورهای همسایه این امکان را برای چین مهیا کرد تا با فراغت از تنش‌های منطقه‌ای و رقابت‌های ژئوپلیتیک به

1. "Going out" Strategy
2. SINOPEC
3. CNOOC
4. Peaceful Rise

دیگر مناطق توجه بیشتری نشان دهند و زمینه را برای همکاری‌های فراگیر مهیا سازند (سازمند و ارغوانی، ۱۳۹۱ الف: ۱۵۸-۱۵۴). بنابراین، ظهور مسالمت‌آمیز حضور در مناطق مختلف دنیا و قاره‌های جهان از جمله آمریکای لاتین را به‌منظور مشارکت مثبت و فعالانه در اقتصاد بین‌المللی تشویق می‌کند (Teng, 2007:89).

با توجه به راهبردهای اشاره‌شده می‌توان گفت که نگرش جدید دولت چین برای گسترش روابط با کشورهای آمریکای لاتین تحت تأثیر تغییر نخبگان حزبی و روی کار آمدن رئیس‌جمهور جدید بوده است. با این حال باید در نظر داشت که تدوین و اجرای راهبرد در محیطی عملیاتی صورت می‌گیرد و طبعاً بخشی از الزامات سیاستگذاری آن به تأثیر متغیرهای منطقه‌ای یا جهانی بازمی‌گردد.

سطح کلان (منطقه و نظام بین‌الملل)

افزایش همکاری میان چین و کشورهای آمریکای لاتین علاوه بر تأثیرپذیری از رویکرد مقامات جدید با تحولات منطقه‌ای در شرق آسیا و در سطح نظام بین‌المللی مرتبط بوده است. تصور تهدید از چین در شرق آسیا نخستین متغیری است که در سطح منطقه‌ای به افزایش توجه چین به مناطق دیگر کمک کرده است. پیرو فروپاشی شوروی به‌عنوان تحولی سیستمیک عمده در نظام بین‌الملل، سیاست خارجی چین در قبال همسایگان به‌ویژه کشورهای جنوب شرق آسیا با تغییرات عمده‌ای مواجه شد که می‌توانست مزایایی را برای منافع ملی چین داشته باشد. علاوه بر تأثیرپذیری این تغییر از فضای سیاسی جامعه چین (فروکش کردن تب انقلابی و ضرورت بهره‌گیری از فرصت‌ها برای سرعت بخشیدن به توسعه اقتصادی و روی کار آمدن نسل نوینی از رهبران با رویکرد عمل‌گرا) عوامل سیستمی نیز مانند از بین رفتن تهدید شوروی و ضرورت رقابت با آمریکا در این تحول مؤثر بودند (Hsiung, 1995:573-586). با وجود این رویکرد چین به کشورهای همسایه که در ذیل راهبردهایی همچون «سیاست همسایه خوب»^۱ یا «دیپلماسی پیرامونی»^۲ طی‌کننده مسیری مثبت همراه با سیگنال‌های همکاری‌جویانه و نویدبخش بود، نگاه نخبگان و مجموعه کشورهای آسیای جنوب شرقی به بسط و تعمیق روابط با پکن تحت تأثیر اختلاف‌های ایدئولوژیک و ذهنیت تاریخی توأم با تردید بوده است (سازمند و ارغوانی، ۱۳۹۱ ب: ۱۷۸-۱۷۲).

از زمان روی کار آمدن هو جینتاو تلاش‌های بسیاری برای تعدیل تصورات شکل‌گرفته از چین در نزد کشورهای همسایه به‌ویژه کشورهای جنوب شرق آسیا صورت گرفت، اما عمق

1. Good Neighbourness
2. Peripheral Diplomacy

چالش‌های موجود میان طرفین به‌خصوص در بعد مرزهای سرزمینی و تفاوت‌های ایدئولوژیک از یک سو و مداخله قدرت‌های فرامنطقه‌ای موجب شد تا روابط دو طرف در نیمه دوم ریاست جمهوری هو با تنش‌هایی همراه شود. عدم شکل‌گیری رویکردی مشابه میان چین و همسایگان در زمینه مسائل مشترک یکی از عوامل مهم در توجه چین به توسعه روابط با مناطق دیگر از جمله آمریکای لاتین شد، چراکه آمریکای لاتین نه تنها از حیث اقتصادی می‌توانست جایگزینی برای کشورهای همسایه چین باشد، بلکه این اقدام بیچینگ برای حضور در حوزه نفوذ آمریکا (آمریکای لاتین) به‌نوعی مابازای دخالت‌های آمریکا در شرق آسیا تلقی می‌شد.

جذابیت‌های منطقه‌ای آمریکای لاتین در ابعاد گوناگون اقتصادی، ژئوپلیتیک و امنیتی، یکی دیگر از عوامل زمینه‌ساز توجه چین به این منطقه بوده است. منطقه آمریکای لاتین بخش اعظم قاره آمریکا، از شمال مکزیک تا جنوب شیلی و آرژانتین با وسعتی بیش از ۲۱ میلیون کیلومتر مربع را دربرمی‌گیرد که به بخشی از آمریکای شمالی، آمریکای مرکزی، حوزه کارائیب و آمریکای جنوبی تقسیم می‌شود و دارای ۱۵ درصد مساحت کره زمین و جمعیتی بیش از نیم میلیارد (۵۶۰ میلیون) نفر با توزیع جغرافیایی در بیش از ۳۰ کشور است. از نظر ژئوپلیتیک، آمریکای لاتین مجموعه‌ای از کشورهای قاره آمریکا را تشکیل می‌دهد که می‌توان آن را در برابر آمریکای شمالی انگلیسی‌زبان قرار داد. از سوی دیگر، آمریکای لاتین از جمله مناطقی است که در قرن بیستم محل نزاع ایالات متحده آمریکا و اروپا بوده است؛ زیرا از یک سو ایالات متحده، منطقه آمریکای لاتین را حیاط خلوت خود تلقی کرده و از سویی دیگر، اروپا به‌علت سابقه استعمار و حضور در این منطقه و همچنین محروم ماندن از سایر مناطق جهان (به‌علت اقدام‌های آمریکا) خواهان دستیابی به این حوزه است (نوروزی، ۱۳۹۰: ۱۰۴-۱۰۳).

در حوزه اقتصادی باید توجه داشت که وضعیت اقتصادی آمریکای لاتین از کشوری به کشور دیگر بسیار متفاوت است. منابع زیرزمینی، نرخ تولید ناخالص داخلی، شرکای اقتصادی، میزان تورم، توزیع فقر/ ثروت، فرآورده‌های صادراتی و ... این گوناگونی را نمایان می‌کند. سه دولت بزرگ اقتصادی این منطقه برزیل، آرژانتین و مکزیک هستند که پرجمعیت‌ترین کشورهای آن منطقه نیز محسوب می‌شوند. در غالب منابع، برزیل و مکزیک به ترتیب دهمین و چهاردهمین قدرت اقتصادی دنیا محسوب می‌شوند. همچنین ونزوئلا بیشترین ذخایر نفتی را در این منطقه داراست (رضایی، ۱۳۹۰: ۹-۱۰). علاوه بر این، منابع و معادن طبیعی بسیاری مانند طلا، مس، نقره و سنگ‌های معدنی، همچنین نفت و گاز در منطقه وجود دارد. از سوی دیگر، بازار نیم میلیاردی آمریکای لاتین برای تمامی کشورها جذابیت بسیاری دارد.

آمریکای لاتین با داشتن ۵/۴ تریلیون دلار تولید ناخالص داخلی، ۴۲۳ میلیارد دلار صادرات کالا و خدمات و ۳۶۸ میلیارد دلار واردات کالا و خدمات (۲۰۰۵)، جذب بیش از

۱۰/۵ درصد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی جهان در سال ۲۰۰۹ و برخورداری از منابع عظیم نفت و گاز و ظرفیت‌های بالای معدنی، صنعتی و کشاورزی از دیرباز مورد توجه سایر کشورها و حوزه رقابت قدرت‌های بزرگ بوده است (کالاجی، ۱۴:۱۳۸۷؛ United States Agency for International Development, 2011:138-140). از این رو باید توجه داشت که از نظر اقتصادی اگرچه تا چند دهه پیش، بحران‌ها و بدهی‌های کشورهای آمریکای لاتین اقتصاد جهانی را تهدید می‌کرد، در حال حاضر رشد چشمگیر کشورهای این منطقه سبب شده تا این کشورها نقش مهمی در اقتصاد جهانی ایفا کنند. مرکوسور و نفتا نمادهایی از این تغییر جایگاه هستند. در دوره جدید نیز با سر برآوردن قدرت‌های اقتصادی نوظهوری همچون برزیل، آرژانتین و مکزیک، سایر کشورهای این منطقه که هنوز نیم‌نگاهی به سمت غرب داشتند نیز به همگرایی منطقه‌ای در قالب مرکوسور روی آوردند.

از دیگر مسائل مهم و افزون‌کننده اهمیت آمریکای لاتین برای سایر مناطق و کشورها پیوستگی امنیت آمریکای لاتین و امنیت جهانی است. امنیت جهانی برآیند امنیت مناطق مختلف است. بی‌ثباتی و عدم امنیت در گوشه‌ای از جهان به‌هم‌وابسته تهدیدی برای نظم موجود خواهد بود. از این رو تمامی کشورها و قدرت‌های بزرگ دریافته‌اند که همکاری و همگرایی در جهت امنیت‌بخشی به مراتب هزینه‌های کمتری نسبت به بی‌تفاوتی در مورد امنیت بخش‌های مختلف جهان دارد. خشونت و بی‌ثباتی در آمریکای لاتین از جمله دغدغه‌های اصلی کشورهای این منطقه و سایر کشورهای جهان است. از این رو به لحاظ امنیتی و سیاسی، تحولات چند دهه اخیر آمریکای لاتین نشان داده که این منطقه به‌گونه‌ای است که غفلت از آن موجب برهم خوردن نظم جهانی می‌شود (نوروزی، ۱۳۹۰: ۱۱۸). وجود این ظرفیت‌های مهم اقتصادی و ژئوپلیتیک در آمریکای لاتین به‌همراه نقش بسیار مهم آن در امنیت بین‌الملل موجب شده است تا چین به‌عنوان یکی از قدرت‌های نوظهور اقتصادی به‌دنبال افزایش نفوذ خود در این منطقه باشد. در کنار آن، وجود نهادهای منطقه‌ای و نیز تعدد کشورهای موجود در آمریکای لاتین در سال‌های گذشته موجب شده است تا اهمیت دیپلماسی چندجانبه برای بیجینگ افزایش یابد.

جهان‌سوم‌گرایی در نظام بین‌الملل یکی دیگر از مؤلفه‌های مهم جهانی است که سیاست خارجی کشورها از جمله چین را متأثر کرده است. گسترش فرایند وابستگی متقابل در نظام بین‌المللی به‌عنوان نتیجه طبیعی جهانی شدن سیاست خارجی کشورها را در دو حوزه با تغییر و تحول روبه‌رو کرد؛ از یک طرف، در نتیجه افزایش نیازهای اقتصادی و ضرورت پاسخ به این نیازها، حوزه‌های جغرافیایی کشورها متنوع شد، یعنی اگر حوزه سرمایه، فناوری و تکنولوژی از جانب قدرت‌های بزرگ و دیپلماسی آنها تأمین می‌شود، انرژی و بازار مصرف

به‌عنوان نیازهای ثانوی نیازمند تعامل با کشورهای است که با عناوینی از جمله «جهان سوم» یا «در حال توسعه» شناخته می‌شوند. دومین تحول به‌نوعی در راستای مورد اول است. به‌عبارت دیگر، با تغییر در حوزه جغرافیایی سیاست خارجی، دستور کارهای سیاست خارجی نیز از حالت صرف امنیتی خارج می‌شود و حوزه‌های نوین اقتصادی، هویتی و فرهنگی نیز در کنار امنیت نظامی قرار می‌گیرد. این دو حوزه، به تقویت رویکرد جهان‌سوم‌گرایی در سیاست خارجی کشورهای همانند چین کمک کرد.

همین فرایند در مورد جهان سوم (آفریقا و آمریکای لاتین) نیز صادق است. به بیان دیگر، جهانی شدن ضرورت توسعه و رفع نیاز را برای آنها الزام‌آور ساخته است و این کشورها با علم به ظرفیت‌های شناخته‌شده خود در فرایند وابستگی متقابل، بهره‌گیری دیگر کشورها از این ظرفیت‌ها را در گرو برآوردن نیازهای خود از جانب آنها می‌دانند. این فرایند دوجانبه به تقویت وابستگی متقابل منجر می‌شود. اگرچه این رویکرد سیاست خارجی کشورها به سبب اهداف و ماهیت در دوران پس از پایان شوروی رویکردی جدید به‌شمار می‌رود، برخی دیگر آن را نه به‌مثابه رویکردی نوین در سیاست خارجی کشورها بلکه زائیده ایده‌ها و فعالیت ملی‌گرایان در قالب جنبش‌های ضداستعماری می‌دانند و معتقدند که این ایده اگرچه به‌دلیل تناقض‌های موجود در پارادایم اقتصاد سیاسی و استعمارزدایی دوران جنگ سرد رو به افول گذارده، هنوز در تنازعات شمال و جنوب در قرن حاضر تأثیرگذار است (سمیر و قربانی، ۱۳۸۹: ۱۹۲-۱۷۱). با تقویت این نگرش در نظام بین‌الملل، از آغاز هزاره جدید میلادی به‌تدریج جهت‌گیری سیاست خارجی بسیاری از کشورها به‌ویژه کشورهای نوظهور از جمله چین متوجه گسترش روابط با کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین شد. گسترش سفرهای خارجی رهبران چین به کشورهای آمریکای لاتین در مقایسه با میزان سفرها به کشورهای دیگر، حضور فعال و گسترده شرکت‌های دولتی و خصوصی چین در پروژه‌های زیربنایی کشورهای مزبور در مقایسه با دوران پیش از آن و در نهایت تدوین راهبردهای سیاست خارجی دولت چین در دهه اول انقلاب که همگی به‌نوعی معطوف به توسعه روابط با جهان سوم بود، نشانه‌هایی از تقویت جهان‌سوم‌گرایی در رویکرد سیاست خارجی چین بود. این حضور که به‌طور متقابل از سوی کشورهای مزبور نیز استقبال می‌شد، زمینه شکل‌گیری نوعی رقابت راهبردی با قدرت‌های بزرگی شد که به‌طور سنتی خود را در مناطق مورد اشاره صاحب نفوذ می‌دانستند.

ظهور اقتصادی چین در یک دهه اخیر یکی از مهم‌ترین منابع نگرانی مقامات غربی به‌ویژه در واشنگتن بوده و همین عامل با گسترش رقابت راهبردی میان چین و آمریکا زمینه‌ساز افزایش توجه چین به آمریکای لاتین شده است. این ظهور که در حال حاضر جدی‌ترین چالش فراوری آمریکا در عرصه بین‌المللی برای حفظ تفوق به‌شمار می‌رود، به این دلیل منبع

نگرانی در غرب بوده که فقط در حوزه اقتصادی باقی نمانده و به تدریج به سایر حوزه‌ها تسری یافته است. درحالی‌که چین در سال‌های اخیر با هدف تضمین رشد و توسعه اقتصادی این ظهور را به شکلی «مسالمت‌آمیز» دنبال کرده، از دید مقامات بیجینگ اقدام‌های آمریکا در حوزه‌های ژئوپلیتیک شرق آسیا و مداخله در روندهای امنیتی این منطقه زمینه‌ساز تنش شده است. به همین سبب، از سال ۲۰۰۹م دولت هو جیتائو با تغییر در روند گذشته سیاست خارجی خود در تساهل با آمریکا، تلاش کرده است تا در برابر راهبرد همکاری-تقابل واشنگتن با شکل جدی‌تری مواجه شود (Zhao, 2012؛ عراقچی و سبحانی، ۱۳۹۱: ۶۷-۳۵). در این زمینه، روند حضور چین در کشورهای جهان سوم به‌ویژه آمریکای لاتین به‌عنوان حوزه نفوذ سنتی آمریکا گسترش یافته و سطح روابط با بسیاری از این کشورها که در رأس آنها رژیم‌های چپ‌گرا و ضدآمریکایی قرار دارند، ارتقا یافته است. با این حال، به‌نظر می‌رسد اگرچه چین حضور در منطقه آمریکای لاتین را از رهگذر تعاملات اقتصادی و نیازهای مشترک با کشورهای این منطقه توجیه می‌کند، نمی‌توان از وجه واکنشی آن به افزایش حضور سیاسی و نظامی دولت آمریکا در منطقه شرق آسیا غافل شد؛ امری که تاکنون به‌دلیل تلاش برای پرهیز از سیاست انقلابی و ایدئولوژیک توسط دولت چین در منطقه از صراحت چندانی برخوردار نبوده است (Bliss, 2009: 45).

بررسی مجموعه متغیرهای اثرگذار در سیاست خارجی چین در رابطه با آمریکای لاتین نشان می‌دهد که اگرچه سیاست خارجی چین در دوره ریاست جمهوری هو جیتائو اولویت ویژه‌ای را به روابط با مناطقی همچون آمریکای لاتین داده است و در این زمینه نمی‌توان از اهمیت تغییر نخبگان و راهبردهای دولت هو غافل ماند، شکل‌گیری این واقعیت در سیاست خارجی این کشور تحت تأثیر کنش پویا میان حوزه‌های درونی، منطقه‌ای و بین‌المللی است.

نتیجه

از آغاز هزاره جدید میلادی و همزمان با تغییر و تحولات داخلی و بین‌المللی جهت‌گیری سیاست خارجی چین با تغییراتی مواجه شد. درحالی‌که در دوران ریاست جمهوری جیانگ زمین تحت تأثیر تلاش این کشور برای ایجاد فضای مساعد بین‌المللی و تضمین انتقال فناوری و سرمایه برای تداوم روند اصلاحات و توسعه اقتصادی اولویت چین در روابط خارجی توجه به غرب بود، در دوره ریاست جمهوری جدید توجه چین بیش از گذشته به توسعه روابط با کشورهای در حال توسعه به‌ویژه آمریکای لاتین معطوف شد. در این زمان حجم مبادلات اقتصادی و رفت‌وآمدهای دیپلماتیک میان چین و کشورهای آمریکای لاتین افزایش یافت و زمینه‌های مساعدی برای تعامل فراگیر فراهم شد.

در تلاش برای تبیین چرایی این تغییر جهت‌گیری، مجموعه‌ای از عوامل داخلی و متغیرهای موجود در سطح نظام در ذیل آن مطرح می‌شود. با بهره‌گیری از رویکرد نظری سطح تحلیل نشان داده شد که با روی کار آمدن هو جیتائو به‌عنوان رئیس‌جمهور و تأکید بر اصولی همانند ضرورت تداوم رشد اقتصادی، سیاست خارجی مردم‌گرا، ایجاد جامعه هم‌هانگ و پیروی از میراث‌های فکری دنگ شیائوپنگ در حفظ احتیاط در روابط با محیط خارجی زمینه‌های اولیه برای این تغییر فراهم شد. تأثیرپذیری سیاست خارجی چین از این مبانی موجب شد تا تدوین راهبردهای سیاست خارجی همچون دیپلماسی فرمانطقه‌ای، دیپلماسی انرژی و ظهور مسالمت‌آمیز به ایده توسعه بیش از پیش روابط با کشورهای منطقه آمریکای لاتین کمک کند. علاوه بر این عوامل سطح خرد، وجود متغیرهایی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی مانند گسترش تصور تهدید از چین در نزد همسایگان این کشور، افزایش توجه به سیاست خارجی جهان‌سوم‌گرایانه، جذابیت‌های منطقه‌ای آمریکای لاتین برای چین و رقابت راهبردی این کشور با آمریکا نیز در تقویت رویکرد دولت چین برای افزایش روابط با این منطقه مؤثر بوده است. بنابراین با بهره‌گیری از رویکرد نظری این پژوهش می‌توان گفت اگرچه این تغییر جهت‌گیری در سیاست خارجی چین در گسترش روابط با منطقه آمریکای لاتین متأثر از عوامل سطح خرد یا فردی - ناشی از روی کار آمدن هو جیتائو به‌عنوان رئیس‌جمهور چین - است، تلاقی این سطح با متغیرهای سطح نظام به عملیاتی شدن آن کمک کرده است.

نکته‌ای که نباید در مورد سیاست خارجی چین از یاد برد، تفاوت آن با برخی کشورهای سوسیالیستی و اقتدارگراست. اگرچه در حوزه نظری سیاست خارجی کشورهای اقتدارگرا به‌شدت تحت تأثیر متغیرهای درونی به‌ویژه تغییر رهبران و مقامات آنهاست، تفاوت چین با سایر کشورهای اقتدارگرا مانند کوبا و کره شمالی آن است که چینی‌ها با وجود نظام تک‌حزبی اقتدارگرا اهداف خود را در عرصه بین‌المللی تعریف کرده‌اند. به بیانی دیگر، تلاش برای تداوم رشد اقتصادی و ظهور به‌عنوان کنشگری قدرتمند و تأثیرگذار در عرصه بین‌المللی چین را ناگزیر ساخته تا با محیط پیرامونی خود در ارتباط بیشتری باشد و همین امر موجب می‌شود تا انتظار داشت تا در سال‌های آینده تأثیر متغیرهای سطح نظام بر سیاست خارجی این کشور افزون شود.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. رضایی، حسن (۱۳۹۰). «آمریکای لاتین؛ از دور، از نزدیک»، فصلنامه پژوهش‌های منطقه‌ای، ش ۸، پاییز و زمستان، ص

۲. رضانی، روح‌الله (۱۳۸۰). چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
۳. سازمند، بهاره و ارغوانی، فریبرز (۱۳۹۱ الف). «چالش‌های ژئوپلیتیک منطقه‌ای و دکترین ظهور مسالمت‌آمیز»، فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، ش دوم، تابستان، ص ۱۷۸-۱۴۵.
۴. سازمند، بهاره و ارغوانی، فریبرز (۱۳۹۱ ب). «چین و چالش تصور تهدید در جنوب شرق آسیا»، فصلنامه سیاست، دوره ۴۲، پاییز، ص ۱۸۴-۱۶۵.
۵. سیف‌زاده، سید حسین (۱۳۸۵). اصول روابط بین‌الملل، تهران: میزان.
۶. سیمیر، رضا و قربانی شیخ‌نشین، ارسلان (۱۳۸۹). «بررسی جهان‌سوم‌گرایی در نظام بین‌الملل»، فصلنامه روابط خارجی، سال دوم، ش ۸، زمستان، ص ۱۹۲-۱۷۱.
۷. عراقچی، عباس و سبحانی، مهدی (۱۳۹۱). «تقابل سرد در آسیا؛ پیامد رویکرد نظامی جدید آمریکا در آسیا - پاسیفیک»، فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، ش ۴، زمستان، ص ۶۷-۳۵.
۸. قاسمی، فرهاد (۱۳۹۰). نظریه‌های روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای، تهران: میزان.
۹. کوزه‌گر کالجی، ولی (۱۳۸۷). «تأملی بر سیاست خارجی ایران در آمریکای لاتین»، مجله گزارش، سال هفدهم، ش ۱۹۸، تیرماه.
۱۰. موسوی شفاغی، مسعود و دارابی، گلناب (۱۳۹۰). «اهداف و ابعاد دیپلماسی انرژی چین»، فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، ش چهارم، زمستان، ص ۸۰-۵۳.
۱۱. نوروزی، رسول (۱۳۹۰). «آمریکای لاتین؛ هویت و تمدن»، فصلنامه پژوهش‌های منطقه‌ای، ش ۸، پاییز و زمستان، ص ۹۹-۱۳۲.

ب) خارجی

12. Bliss, Katherine E. (2009), "China's Projection of Soft Power in the Americas" in Carola McGiffert (ed) Chinese Soft Power and Its Implications for the United States, Center for Strategic & International Studies.
13. Brown, Kerry (2012), "Hu Jintao's Legacy" Foreign Policy, November 7, (observed: 21/07/2013) at: http://www.foreignpolicy.com/articles/2012/11/07/hu_jintao_s_gamble
14. china-latin America relations (2014), (observed:2/04/2014) at: http://en.wikipedia.org/wiki/China%E2%80%93Latin_America_relations#Trade
15. Dumbaugh Kerry & Sullivan Mark P. 2005. "China's Growing Interest in Latin America" CRS Report for Congress, Congressional Research Service, April 20, (observed: 4/08/2013) at: www.au.af.mil/au/awc/awcgate/crs/rs22119.pdf
16. Ellis Evan, R. 2011. "China- Latin America Military Engagement: Good Will, Good Business, and Strategic Position", SSI Monograph, Strategic Studies Institute (observed 2/8/2013) at: www.strategicstudiesinstitute.army.mil/pdffiles/PUB1077.pdf
17. Hsiung, C.J. (1995), "China's Omni - Directional Diplomacy: Realignment to Cope with Unipolar US Power.", Asian Survey, Vol.35, No.6.
18. Jenkins Rhys & Peters Enrique D (eds.) (2009), China and Latin America :Economic Relations in the Twenty-First Century, Bonn, Mexico City: Deutsches Institut für Entwicklungspolitik (DIE).
19. Lam, Willy W. (2006), Chinese Politics in Hu Jintao Era: New Leaders , New Challenges, New York and London: M.E.Sharpe.
20. Lanteigne, Marc (2009), Chinese Foreign Policy: An Introduction, London and New York: Routledge.
21. Ludeña Miguel P (2012), "Is Chinese FDI Pushing Latin America into Natural Resources?" Perspectives on topical foreign direct investment issues by the Vale

- Columbia Center on Sustainable International Investment, No. 63, March 19 (observed: 4/08/2013) at: <http://www.vcc.columbia.edu/content/chinese-fdi-pushing-latin-american-natural-resources>
22. Pham, Peter J. (2010), "China's Strategic Penetration of Latin America: What It Means for U.S Interests.", *American Foreign Policy Interests*, 32:6, pp.363-381.
 23. Rosenau, James (1969), *Linkage Politics*, New York: The Free Press.
 24. Shixue, Jiang (2009), "Understanding China's Relations with Latin America", (observed 2/8/2013) at: www.sinolatincapital.com/Upload/2009929184158.pdf
 25. Teng, Chung-Chian (2007), "Hegemony or Partnerships: China's Strategy and Diplomacy Toward Latin America" in *China and the Developing World*, Edited by Eiseman et al, New York and London: M.E. Sharpe.
 26. "The Switzerland - Latin America Economic Relations Report 2013" (2013), (observed:2/4/2014) at: <http://embamex.sre.gob.mx/suiza/images/pdf/seco.pdf>
 27. United States Agency for International Development (2011), *Latin America and the Caribbean: Selected Economic and Social Data*, Bureau for Latin America and the Caribbean, Washington, DC 20523, December, (observed:8/08/2013) available at: www.iadb.org/intal/intalcdi/PE/2012/09610.pdf
 28. Waltz, Kenneth N (1959), *Man, The State and War: A Theoretical Analysis*, New York & London: Columbia University Press.
 29. Waltz, Kenneth N (1979), *Theory of International Politics*. New York and London: Routledge.
 30. Zhao, Suisheng (2012), "Hu Jintao's Foreign Policy Legacy", (observed: 21/07/2013) at: <http://www.e-ir.info/2012/12/08/hu-jintaos-foreign-policy-legacy/>